

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نعیم سلیمی - استراليا  
۰۵ دسمبر ۲۰۱۸



## جنگ نیابتی فاشیستی در افغانستان

نفست اژدرهاست او کی مرده است از غم و بی آلتی افسرده است

"مولانا"

غالباً وقتی سخن از جنگ نیابتی برمی خیزد؛ خوانندگان افغان ما متوجه بعد نظامی این جنگ شده و آن را منحصر در این عرصه می بینند . هرچندی که جنگ نیابتی و یا Proxy War از سالیان متمادی و طولانی در ادبیات سیاسی رایج می باشد؛ ولی تا جایی که من به یاد دارم استعمال این کلمه در یک و نیم دهه اخیر جنگ و تجاوز امپریالیستی در افغانستان از یک جایگاه خاصی برخوردار گردیده است و اگر اشتباه نکنم یک زمانی تقریباً چهاردهه قبل و یا پیشتر از آن در آستانه تغییرات و تحولاتی که در آن زمان در کشور ما جریان داشت، بیشتر چنین جنگی را "جنگ اعلان نشده" می خواندند و این اصطلاح در آن زمان خاصه ترمینولوژی های رژیم های دستچی و چپگرا گردیده بود که آهسته و به تدریج جایش را به جنگ نیابتی عوض نمود .

حال ببینیم که این جنگ نیابتی چیست و چگونه می شود آن را تعریف نمود . در معانی و تشریح این اصطلاح تعریف های جداگانه صورت گرفته که از آن جمله من دو تای آن را که خیلی ها با هم نزدیک اند به بررسی میگیرم :

"\*جنگی که میان گروه ها و یا کشور های کوچک که هرکدام شان که منافع قدرتهای بزرگتر را تمثیل می کنند و از جانب آنها حمایت و پشتیبانی می گردد " (دیکشنری پیشرفته آموزشی کامبریج و ... ، مطبوعه یونیورسیته کامبریج) .

"\*جنگی که از جانب یک قدرت بزرگ که خودش دخیل نمی باشد ، تخریش و راه اندازی می شود . ختم جنگ سرد به بسیاری جنگهای نیابتی را که جانبین این جنگها سعی می نمودند به نفع خود اعمال نفوذ کنند ، نقطه پایان بخشید " (

دیکشنری زنده انگلیسی اکسفورد ( English oxford living dictionary ) .

ای کاش بصیرت یونیورستی اکسفورد و واژه نامه انگلیسی آن درست از آب در می آمد ؛ ولی واقعیت امر این است که در لحظه کنونی جهان و کشور ما بیشتر از هروقتی مشتعل از چنین جنگ‌هایی می باشد که با علاوه نمودن هیزم عظمت طلبی ناسیونالیستی و شوونیستی به آن یکتعداد محدودی از حلقات نیابتی فاشیستی در قدرت حاکمه کشور؛ تنور و مجمر این جنگ را با انتحار و انفجار های استشهادی داغ و جوشان نگه می دارند که من آن را جنگ نیابتی فاشیستی می نامم . در این نوشته سعی می گردد تا جنبه های فاشیزم نیابتی را در افغانستان در لحظه حاضر به بررسی بگیریم ؛ ولی نخست ناگزیر می شویم تا یک تعریف کلی و وسیعی را از فاشیزم ارائه کنیم ؛ باز هم لازم با یاد آوری است که دیدگاه واحدی در این رابطه در همه فرهنگ های لغت جهانی وجود ندارد ؛ ولی من دقیقترین را درین میانه برای شما از دیکشنری پیشرفته ریشه شناسی آنلاین واژه ها Online Etymology Dictionary برگزیده ام که خیلی ها قرین به واقعیت است . اتیمولوژی به نقل از اثر رابرت اوو پاسکتون زیر نام "اناتومی فاشیزم ، " ۲۰۰۴ ، درین رابطه چنین می نویسد : " اساساً این واژه در سال ۱۹۲۲ در زبان انگلیسی به شیوه نگارش ایتالوی آن Fascismo یا فاشیزمو استعمال گردید (مراجعه شود به فاشیست) . این واژه به گروه های شبیه آن در جرمنی از ۱۹۲۳ به بعد نیز مصداق پیدا می کند؛ از زمان پیدایش اینترنت به تمامی گروه‌های شبیه دیگر نیز اطلاق می گردد . یکنوع روش سیاسی است که با مشخصه های کنترولی متمرکز فکری در رابطه با نشیب از فراز های جامعه ، حقارت یا آسیب پذیری و جبران آن از طریق متحد شدن پیرامون کیش شخصیت مبتنی بر پاکیزگی و نیرومندی که تحت شرایط آن یک حزب با قاعده بزرگ متعهد به مبارزان نشنالیست که با شیوه دشوار ولی تشریک مساعی مؤثر با نخبگان عنعنه‌ئی، انصراف از آزادی های دموکراتیک و دنبال نمودن رستگاری از طریق خشونت بدون اهداف محدود قانونی یا اخلاقی ، پاکسازی درونی و توسعه بیرونی ، معین می گردد" .

با در نظر داشت آنچه که یاد آور شدم سؤالی شاید در ذهن خواننده این مضمون خطور کند و آن این که اگر ما موسولینی را در ایتالیا، هیتلر را در جرمنی و فرانکو را در هسپانیه نزد خود مجسم بسازیم ؛ پس چگونه امکان دارد تا ما مدعی وجود فاشیزم در افغانستان باشیم ؟ ؛ به عبارت دیگر "اشرف غنی احمد زی" رئیس جمهور مصلحتی و دست نشانده شاه شجاع مشرب کجا و جلوه وحشتناک هیولای جنگی فاشیستی ادولف هتلر المانی در کجا ؟ ، زیرا هرچندی که فاشیزم فوران و زاده عقده های اجتماعی حل ناشده توده محروم شکست خورده در انقلابات اجتماعی می باشد؛ ولی در بیشترین موارد آن بر مبنای جنگ طلبی ناشی از اقتدار اقتصادی و صنعتی جنگی پیشرفته تکوین و تشکل یافته است؛ در حالی که در نمونه مثال افغانستان ما هنوز چنین بیچاره و نا توان هستیم که حتی از دادن جواب بالمثل اقتصادی و نظامی در برابر یکی از اقتصاد های ناکام و ناتوانی چون کشور پاکستان در همسایگی خویش عاجز هستیم که نیازی به تشریح بیشتر ندارد . بناءً تحت چنین شرایطی چگونه ممکن است تا ما اشرف غنی را که فاقد مشخصه های فوق می باشد یک فاشیست بخوانیم و افغانستان را یک کشور فاشیستی؟ ، البته که در ظاهر امر چنین مقایسه ناممکن است ؛ زیرا معنای دیکتاتور با فاشیست فرق دارد ؛ به لحاظ قاعده منطق دیالکتیکی هر فاشیستی یک دیکتاتور بوده ؛ در حالی که هر دیکتاتور یک فاشیست نیست . در افغانستان معمول مروج چنین بوده که بنابر فقدان درک سیاسی از مسأله هر کسی ، فردی ، شخصی ، گروهی و یا حزبی را که مورد پسند طرف مقابل نباشد فاشیست قلمداد می گردد که در واقعیت چنین نیست ؛ پس واقعاً فاشیزم چی هست و چگونه مشخصاتی را برای شناخت آن می توان بر شمارید ؛ ریشه های اجتماعی این ساختار سیاسی از کجا و چگونه آب می خورد. برای پاسخ به همه این سؤالات حتی تعاریفی از فاشیزم که در دیکشنری های پیشرفته صورت گرفته کفایت نمی کنند بنابر این موضوع ایجاب تعمق بیشتری را در زمینه ، می نماید .

نکته قابل تذکره دیگری در این رابطه این است که لیبرال ها و حتی بیشترین کسانی که خود را چپی قلمداد می کنند نیز ملامت به آن اند که این اصطلاح را به معنای گشوده و غیر مشخص آن ؛ به شیوه برچسپ گونه سیاسی در برابر شخصیت های دست راستی که از آنها بدشان می آید و نیروهای ارتجاعی به صورت کل استفاده می نمایند .

یکتن از چهره هائی که برای شناسائی فاشیزم از دانش تیوریک و تجربه کافی مشاهداتی در زمینه برخوردار بوده است لیون تروتسکی می باشد . نامبرده یکی از رهبران واقعا فداکار و با ایثار انقلاب ۱۹۱۷ روسیه بود که دارای آثار متعددی در این زمینه می باشد . نامبرده در یکی از آثار ماندگارش زیر نام "فاشیزم چه می باشد" که در بر گیرنده چکیده ای از مکاتبات مورخ ۱۵ نومبر ۱۹۳۱ وی می باشد که در نشریه "مبارز" The Militant منتشر گردیده است . درین اثر تروتسکی با اشاره به منشای فاشیزم از ایتالیا پرداخته چنین سؤالی را مطرح می سازد که " آیا تمامی اشکال دیکتاتوری های ضد انقلابی فاشیست می باشند و یا نی ( اشاره سخن به قبل از پیدایش فاشیزم در ایتالیا می گردد ) ؟ دیکتاتوری اسبق در هسپانیا در زمان پریمو دی ریویره Primo de Rivera از جانب کمینترن ( سازمان جهانی انترناسیونال سوم ) یک دیکتاتوری فاشیستی نامیده می شود . آیا این درست است و یا خطا ؟ ما بدین باور هستیم که چنین حرفی صحت ندارد " ( همان اثر ، ص اول ، پاراگراف های اول و دوم ) .

چون که در بالا یاد آور شدیم که هر دیکتاتوری فاشیست نیست . ببینید تروتسکی این مطلب را به چی زیبایی و با ادبیات خاص سیاسی خودش در مقایسه نمونه مثال های آنوقت هسپانیا و ایتالیا چنین می نویسد " جنبش فاشیستی در ایتالیا یک جنبش توده بزرگ با یک رهبر جدید از میان صفوف آن بود . در اساس این جنبش یک حرکت عوام الناس بوده که از جانب قدرتهای بزرگ سرمایه داری رهبری و تمویل گردید ؛ از میان خرده بورژوازی ( خرده مالکین ) ، پرولتاریای فقیر ( زحمتکشان تهی دست و ناتوان ) و حتی تا حد معینی از میان توده های پرولتری، سر بلند نمود ؛ موسولینی ، یک سوسیالیست سابق به مثابه " مرد متکی به نفسی " از میان این جنبش قامت بلند می نمود .

پریمو دی ریویره یک ارستوکرات ( اشراف ) بود . او مقام بلند نظامی و بیروکراتیک را اشغال نمود و والی عام و تام کتالونیا ( منطقه ئی در هسپانیا ) بود . او عملیه سرنگون سازی را برای رسیدن به قدرت به کمک قوتهای نظامی و دولتی به منصفه اجراء در آورد . بنهء لازم است تا میان آنها فرق گذاشت . موسولینی درمورد آستی و سازش بسیاری از مؤسسات کهنهء نظامی با ملیشییای فاشیستی مشکل پسندی می نمود . این مشکل در مورد پریمو دی ریویره محسوس نبود . " ( به ادامه مطلب ، باز هم همانجا ) .

آنچه که برای ما و کشور ما ارزش بسزائی دارد این که ما از ظهور و پیدایش فاشیزم در کشور های مختلف جهان درس های تاریخی را فرا بگیریم ؛ مثلاً اندرز آموختنی این که چگونه موسولینی و یا هیتلر به قدرت رسیدند . هر چندیکه این یک بحث بینهایت گسترده ایست که از حوصله یک مضمون مختصر بیرون می باشد ؛ ولی با آنهم من سعی می کنم هر دو نمونهء مثال را به طور اختصار برای خوانندگان عزیز تقدیم نمایم :

۱ " فاشیزم ایتالیا نتیجه فوری رشد تند و سریع خیانت اصلاح طلبان در قیام زحمتکشان ایتالیا بود . زمانیکه جنگ جهانی اول به پایان می رسید ؛ در آنجا یک گرایش متصاعد در جنبش انقلابی نمایان شده بود؛ و در سپتمبر ۱۹۲۰ این جنبش منتج به تصرف کارخانجات و صنایع از جانب کارگران گردید . حاکمیت پرولتاریا یک فاکت واقعی بود ؛ یگانه چیزی که درین میان کمبود به نظر می رسید سازماندهی و نتیجه گیری های لازم از جانب کارگران درین جنبش بود . سوسیال دیموکراسی به ترس مواجه شده و به عقب بر گشت . بعد از این همهء تلاش های پرولتاریا بی نتیجه ماند . اخلال پروسهء انقلابی به یک فکتور مهم در رشد فاشیزم مبدل شد . در سپتمبر پیشروی انقلابی به حالت توقف در آمد و ماه

نومبراز پیش شاهد اولین تظاهرات بزرگ فاشیست ها گردید (تصرف بولونیا) ".... ( باز هم به ادامه همان نوشته قبلی).

درین اثر از جزئیات ماجرای قتل و کشتار در ایتالیا بعد از سلطه فاشیزم پرده برداشته شده است که از آنجمله یکی هم تفصیل سرنوشت غم انگیز انقلابی ماندگار و بنیانگذار حزب کمونیست ایتالیا بنام انتونیو گرامشی ( ۱۸۹۱ - ۱۹۳۷ ) می باشد که توسط موسولینی در ۱۹۲۶ زندانی گردید و ۱۱ سال بعد در آنجا جان سپرد . او از زندان نامه ای را از نام دفتر سیاسی "حزب ایتالیا" برای رد و بطلان کمپاین ستالین علیه او پوزیسیون چاپ منتشر نمود ؛ مگر آن نامه در اختیار کمینترن قرار نگرفت و از جانب تاگلالتی Taglatti که در آنزمان نماینده ایتالیا در دفتر کمینترن در ماسکو بود ، زیر زده شد . در مراحل بعدی وقتی که این نامه دوباره دریافت شده و در اختیار پیروان جنبش انقلابی ایتالیا قرار گرفت ؛ از شخصیت متین وی به صفت یک قهرمان زنده یاد ، تجلیل به عمل آمد .

۲ " در سال ۱۹۲۳ قطعات عسکری فرانسه منطقه صنعتی رور Ruhr را با زور اسلحه اشغال نمودند . امپریالیست های جرمنی مجبور ساخته شدند تا قیمت شکست شان را در جنگ جهانی بپردازند . اقتصاد جرمنی به سقوط مواجه شد انفلاسیون و تورم قیمت ها در سال ۱۹۲۳ که قبلاً به آسمان رسیده بود، به طور سرسام آوری میان سالهای ۱۹۲۲ - ۱۹۲۳ ؛ احتمالاً به میزان 1.000.000.000.000.000 در صد رسید ! ؛ وضعیت زندگی طبقه کارگر و طبقه متوسط مضمحل گردید . طبقه کارگر بسرعت و تندى به طرف چپ نوسان نمود؛ شورا های کارگری فابریکه ها به جهت مخالف رهبران اتحادیه های اصلاح طلب برخاستند . حزب کمونیست جرمنی با کسب ده ها هزار عضو رشد نمود . صد ها گروه ملیشه کارگری پرولتاریا نمایان شدند که با فرار رسیدن خزان تعداد صفوف آنها به شصت هزار (۶۰۰۰۰) کارگر می رسید ؛ (با تخمین سرمایه داران ) ؛ این کارگران یازده هزار ۱۱۰۰۰ قبضه تفنگ را در اختیار خویش داشتند . در دو ایالت ساکسونی و تورنجیا جناح چپ حزب سوسیال دموکرات ، قدرت را در دست داشتند که نیروی آنها متکی به حمایت حزب کمونیست جرمنی بود . به تاریخ ۱۱ اگست اعتصاب عمومی ، حکومت دست راستی کیونو Cuno (اشاره به دوره صدارت ویلیام کارل جوزوف کیونو در انزمان در المان است - ن سلیمی ) را در برلین ، از پا درآورد . جرمنی در یک بحران انقلابی به سر می برد . رهبری کارگران آمادگی نداشتند . رهبری حزب کمونیست جرمنی میان مرکز گرایان ، چپ و راست منقسم گردیده بود که در رأس ان براندلر Brandler [ هینریچ براندلر ( ۲۶ سپتمبر ۱۹۶۷ - ۳ جولای ۱۸۸۱ ) ؛ رهبر اتحادیه های کارگری کمونیست جرمنی - ن سلیمی ] ، قرار داشت ..... ؛ سرایت محافظه کاری و تنگ نظری ناشی از بیروکراسی در سرتاسر رهبری حزبی شوروی شیوع می یافت . نماینده جرمنی در کمینترن به نام رادک به طور کامل از باندلر حمایت نمود . در اواخر جولای ستالین توصیه نمود که " جرمن ها بایستی خویشتن داری نموده و از تحریکات دست بردارند. " [ Carr ، خلاق قدرت ، ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴ ، صفحه ۱۹۵ ) ..... ؛ روسیه : قسمت دوم رساله " چگونه بیروکراسی قدرت را تصاحب نمود : انزوا و انحطاط دولت کارگری ، جورج کولن ، ۴ جنوری ۲۰۱۸ ، نشریه " در دفاع از انقلاب روسیه " ] .

القصد مختصر که انقلاب جرمنی به ثمر نرسید و دلیل شکست آن را نباید در شرایط موجود انقلابی آنزمان جست و جو نمود ؛ بلکه درانتخاب ستراتیژی و تاکتیک غلط حاکم در نهضت جهانی انقلابی آن دورانی از تاریخ جست و جو نمود که بحث تفصیلی بالای جزئیات آن از حوصله این مضمون بیرون است .

اگر به طور خلاصه و فشرده درسهای تاریخی انقلابات اجتماعی را در ایتالیا ، جرمنی و نقاط دیگر جهان در مورد نمونه مثال کشور عزیز ما افغانستان انطباق بدهیم ، به این نتیجه می رسیم که ما شاهد موجودیت فاشیزم مقتدر ، سرکش و جهانکشا به معنای کلاسیک آن در افغانستان نیستیم ؛ آنچه که اکنون در کشور ما جریان دارد این است که حلقهات

متعصب تفوق طلب حاکم در ارگ ریاست جمهوری افغانستان که چون مگس های کثیفی به دور وبر دسترخوان چرب و شیرین به اصطلاح سخاوتمدانه پیمان امنیتی اتلانتیک شمالی ( ناتو ) تجمع نموده اند ؛ یکنوع جدیدی از ساختار فاشیستی را در وطن ما ترویج می نمایند که من آن را " فاشیزم نیابتی " می نامم . البته که بیشتر از چهار دهه سپری می گردد که ما شاهد یک جنگ اعلان ناشده نیابتی می باشیم ؛ ولی انکشافات و رویداد های یک و نیم دهه اخیر بعد از تجاوز ایالات متحده امریکا و کشور های ناتو به افغانستان؛ ابعاد این جنگ جلوه تازه کسب نموده است و به نظر من این جلوه را می توان "جنگ فاشیستی نیابتی" نام گذاشت .

حال ببینیم که مظاهر این جلوه جدید از چه قرار اند و چگونه می توانیم آنها را شناسائی نموده و علیه آن صفوف مردم خویش را برای نابودی آن فشرده سازیم . یکی از منابعی که درین راستا به من یاری می رساند تا از ان استفاده نمایم ، مضمون طویل تحلیلی جناب شفیق الله شفیق زیر نام "مرور کژی های حکومت داری غنی در اندیشه های دولت سازی " می باشد که به تاریخ ۲ حوت ۱۳۹۶ در روزنامه هشت صبح منتشر گردید . من سعی می کنم نکات بارز این مضمون را توأم با اندوخته ها و تبصره هائی از خودم درینجا با شما شریک سازم :

\*تنش های قومی و گروهی در افغانستان تحت زعامت داکتر اشرف غنی بعد از رویکار آمدن وی به صفت رئیس جمهور در چوکات حکومت مصلحتی وحدت ملی ، رو به افزایش گذاشته و حسب آمار های ماه اخیر بی بی سی که خود یکی از بلند گویان آواز دموکراسی لیبرال غربی است طالبان در ۷۰ درصد خاک کشور از توانائی تهدید برخوردار می باشند . هیچ گونه اجماعی جهت مهار بحران و مشکلات کنونی کشور به وجود نیامده است .

\*هرچند اشرف غنی خود یکتن از نویسندگان کتاب "ترمیم دولت های ناکام" در گذشته بوده ؛ ولی از قرار معلوم دولت موجودی را که همین اکنون خود وی رهبری می کند، ناکام و در حالت از هم پاشیدن است ( تاکید ازن سلیمی) .

\*شیوه حکومت داری و دولتمداری نشان دهنده آن است که نامبرده تا اندازه زیادی زیر تأثیر اندیشه های کتاب " شهریاری یا شهزاده " ماکیاول ؛ دیپلمات و تیورین سیاسی قرن شانزدهم میلادی ایتالیا قرار دارد که برای رسیدن به هدف استفاده از هر نوع وسیله ای را به شمول سرکوب و دست زدن به شیوه های غیر اخلاقی مشروع می داند . مثالهای بارز و زنده این ادعا را می توان در نمونه مثالهای سرکوب تظاهرات اعتراضی ماه عقرب ۱۳۹۴ جنبش تبسم ، تظاهرات ماه عقرب ۱۳۹۵ جنبش روشنائی و بالاخره ماه جوزای ۱۳۹۶ جنبش رستاخیز و تغییر و غیره که هر کدام آنها کشته ها و زخمیان زیادی را در برخورد با قوتهای مسلح دولتی به دستور شخص خود اشرف غنی همراه داشتند ، جست و جو نمود که در آنها انسانهای مظلوم و بی دفاع و غیر مسلح وطن به شیوه بزید گونه ای به شهادت جاودانگی پیوستند .

یکی از شگفتی فاشیزم نیابتی حلقات حاکم قدرت در افغانستان در آن نهفته است که خلاف نمونه های کلاسیک ایتالیا ، نقاب یک چهره در ظاهر بشاش دموکراتیک را بر روی خود پوشانده است ؛ اینها از حاکمیت قانون و تساوی حقوق اتباع در برابر قانون در چوکات قانون اساسی افغانستان سخن می زنند . ماشین دولتی و اراکین اساسی آن چون قوه مقننه ، قضائیه و اجرائیه در یک جامعه فقر زده مبتنی بر طبقات چون افغانستان و یا هر جای دیگری فقط و فقط در اختیار حکمرانان طبقه حاکم بر قدرت سیاسی بوده و از منافع آنها حمایت می نماید ؛ آنچه را قوانین و به خصوص قانون اساسی انجام می دهد این است که همان استثمار و بهره کشی عریان و برهنه توده های میلیونی مردم را با پوشش آن در میان الفاظی شیرین که در روی کاغذ زیبا معلوم می شوند نوشته و ماستمالی می نمایند . صحبت از قانون اساسی افغانستان انسان را به یاد "قانون اساسی آتن" در ۵۹۴ قبل از میلاد در یونان باستان می اندازد که در آن تساوی حقوق اتباع آزاد باشندگان آتن به استثنای غلامان تأیید و تضمین گردیده بود .

\* علاوه بر خصایل ماکیاولیستی ؛ دکتر اشرف غنی با اطرافیانش عطش فراوان به ایجاد دولت مقتدر و متمرکز دارد که رویکرد های وی را در این زمینه می توان در افکار فلسفه اخلاقی دولت مطلقه توماس هابس فیلسوف قرن ۱۷ انگلستان جست و جو نمود . من یقین دارم که جلالتماب شان با کتاب " هیولای بحری " Leviathan هابس آشنا می باشند که توصیه ها و نصایح زیادی را در زمینه برای حکام مطلق العنان برای مهار ساختن ماشین قدرت دولتی به ارمغان می آورد .

\* هرچند آقای غنی پیوسته از پروسه نیمه تمام حکومت شاه امان الله سخن به زبان می آورد ؛ ولی مخالفان وی فکر می کنند که او پروسه نیمه تمام حکومت امیر عبدالرحمان را که در مرکزی سازی و انحصار قدرت قومی شهره تاریخ است ، به اتمام برساند .

در رابطه با قومی سازی حکومت می خواهم نکاتی را که هشت صبح به آن اشارتی نداشته و یا آن را نادیده گرفته است اظهار نمایم :

۱- تعیین و تقرر تمامی کرسی های مافوق رتبه دولتی و حکومتی حتی تا سطح رؤسای دوایر را اشرف غنی با جاه طلبی بیش از حد و حصر در اختیار خود قبضه نموده است که در این زمینه حتی وی بالای حلقات و افراد گرد و بر خود باور و اعتماد ندارد . امور مربوط به وزارتخانه و حتی وزیران مستقیماً از طریق شوراهای نامنهادهی که در این راستا در جنب اداره ریاست جمهوری ایجاد گردیده کنترل می گردند که در آنها صد ها نفر طفیلی و مفت خوار زیر نام مشاوران که از معاشات سرسام آور دالری برخوردار اند ، به گونه تشریفاتی مصروف کار می باشند . بناءً تصور کنید که هریکی از اشخاص کاندید مورد نظر شخصاً از زرادخانه آشپزی جناب ایشان طی مصاحبه های رودر روی فلتر می شوند . خوب، جای تعجب نیست که چرا و چگونه یکتعداد کرسی های مهم دولتی در قوای مسلح و دفاتر ملکی و اداری توسط سرپرستان اداره می گردند . شما خود را در جای این دیکتاتور خود کامه فاشیست مشرب قرار بدهید که در طی یک شبانه روز با در نظرداشت تقسیم اوقات کاری و خواب و استراحت خویش چگونه می توانید از عهده این کار برآید ، اصلاً چنین چیزی امکان ندارد ؛ پس بیجهت نیست که ۷۰ در صد قلمرو کشور تحت کنترل طالبان به سر برد ؛ زیرا سرقومندان اعلی در فکر غصب کرسی و انحصار و کنترل دریافت قرار داد های لوژستیک، ساختمانی و غیره از کمپنی های خارجی می باشد

۲- خاطراتی از خودم را برای شما حکایت می نمایم و آن این که من زمستان سال پار را الی اواسط تابستان سالجاری در کابل و مزارشریف سپری نمودم و در آنجا با یک تعداد از کارمندان اناث و ذکوری که در "ان جی او" ها و دفاتر ملل متحد کار می نمودند ملاقات نمودم ؛ ضمن این ملاقاتها که من نمی خواهم اسامی ملاقات شدگان را فاش نمایم ؛ به من گفتند که حتی دولت و حلقات حاکم در این گونه مراجع و سازمان ها اعمال نفوذ می نمایند و سعی می کنند تا کادر هائی از قوم پشتون را در چنین اداراتی راه دهند . من وقتی که چنین گزارشاتی را می شنیدم و آنهم از زبان کسانی که من می شناسم قطعاً به مسایل تباری و قومی بی علاقه بودند ؛ بالایم چنان اثر انداخته بود که از شدت غم و اندوه گلوم را بغض و خفقان فشار می داد ؛ زیرا این افغانستانی نبود که من در آن نشو و نما می نمودم و یا حد اقل دورانی را که ما داشتیم به قول معروف سیاست می نمودیم ؛ بطور چنین چیزی در ذهن همقطاران و دوستان من به شمول خودم ، نمی گشت که روزی کشور ما به چنین حالتی برسد ؛ البته من از ایشان سؤال کردم که آیا شما راست می گوئید ؟ ؛ یعنی این که از دیگر اقوام کسانی همکار شما نیستند ؟ ؛ ایشان با خنده های صمیمی و دوستانه جواب می دادند که نخیر ؛ یک تعدادی از ما ( غیر پشتون ) نیز هستند که آنها را به طور سمپل نگهداشته اند .

\* نا امن سازی یکتعداد از ولایت های کلیدی در شمال افغانستان که از یک امنیت نسبی خوبی برخوردار هستند به منظور خانه تکانی و ایجاد مکان امن فعالیت برای داعش .

\* سوق جنرالان و افسران کارکننده سابقه دار نظامی و پهنپرست پخته سال و میان سال و خانه نشین ساختن آنها جهت تصفیه اردو از کادرهای کارکننده ای که از تجارب اکادمیک و جنگی برخوردار اند ؛ این دقیقاً همان چیزی هست که شما آن را در آغاز این مضمون در رابطه با تجربه ظهور فاشیزم در ایتالیا دیدید که چگونه موسولینی با مؤسسات نظامی سر سازگاری نداشت ؛ در عوض تقرر و نصب افراد کهن سال بیروکرات وابسته به نظام در سنین بیشتر از ۸۰ سالگی به کرسی های دیپلوماتیک که سفیر کبیر افغانستان قیوم کوچی کاکای داکتر اشرف غنی نمونه بارز این امر است .

\* باید یاد آوری نمایم که این جلوه فاشیستی صرفاً مشمول حال اقوام غیر پشتون نگردیده ؛ بلکه حتی از شر این هیولای سرکش سایر اقوام پشتون نیز از جمله باشندگان کندهار باستانی ، جلال آباد و غیره مناطق نیز در امان نمانده اند که درینمورد مخاصمت های علنی و آشکار اشرف غنی احمد زی با جنرال رازق قومندان پولیس کندهار مصداق این حرف ماست ( این مضمون مدتها ها قبل از نشر مجدد آن در پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" نوشته شده بود که هنوز جنرال رازق قهرمان به شهادت نرسیده بود / ن سلیمی.)

اقوام پشتون یکی از مظلومترین اقوامی هستند همه روزه در زندگی قبایلی عقب مانده خویش با فقر کشنده، امراض و بیچارگی دست و پنجه نرم می کنند که من خودم آن را به چشم سر مشاهده نموده ام . انتخاب گزینه برتری جوئی قومی را صرفاً باید در سیاست های کهنه کار امپریالیزم جهانی و از جمله انگلستان "تفرقه بینداز و حکومت کن " جست و جو نمود، نی جای دیگری . البته باید خاطر نشان ساخت که من لیست کوچک و فشرده از تجلی فاشیستی حلقات حاکم افغانستان را به شما یاد آور شدم ؛ شما خود می توانید اطلاعات بیشتر تان را درینمورد با دوستان شریک سازید .  
نتیجه :

من در حالی که با نتیجه گیری جناب شفیق الله شفیق مبنی بر "... سر زمین های اروپای غربی در حال گذار از فیودالیزم به نظم سرمایرداری قرار داشتند و آدمیان جهان غرب به دولت اولویت می دادند تا دموکراسی و از حقوق و آزادی های دموکراتیک نیز چندان نمی دانستند . این در حالی است که هزاره سوم که با تقویت ارتباطات انسانی و گسترش ارزش های انسانی محور که مورد توجه جهانیان امروز قرار گرفته است . استقرار دولت مقتدر و مطلقه با پشتوانه قومی در کشور های چند پارچه مقدور و شدنی نیست . توهم برگشت دادن افغانستان به میراث حکومت های مرکز گرا و قوم محور اشتباهی است که از تفاوت زمانی ناشی می شود " .... ، به صورت کل توافق دارم ؛ اما می خواهم نکات آتی را در این رابطه یاد آور شوم که از اهمیت بسزائی برای آینده کشور و سرنوشت مردم ما برخوردار می باشند :

\* جناب ایشان این موضوع را به تفاوت زمانی گذار از فیودالیزم به سوی سرمایه داری منوط دانسته و نقش جنایتکارانه و گنجهار نظام سرمایه داری را در وجود دموکراسی های لیبرال کنونی در حمایت و تشویق رژیم های فاشیستی نیابتی در امریکای لاتین بعد از جنگ جهانی دوم و به خصوص در حالت موجود حمایت آنها از رژیم دست نشانده نیابتی فاشیستی کابل نادیده گرفته اند ؛ البته که گذار از فیودالیزم به سوی سرمایه داری یک گامی به پیش و مترقی در یک مقطع خاص زمانی آن بوده است ؛ ولی فراموش نباید کرد که نظام سرمایه داری زخم خونچکان بهره کشی را از اسلاف فیودالیه خود به ارث برده که بنابر ماهیت ارتجاعی و عقبگرای آن از عمق و گسترش تغییرات و تحولات بیشتر انقلابی بنیادی آینده در گذرگاه تارخ هراس دارد .

\* در رابطه با شرایط مشخص کشور ما ؛ در حالی که جناب شفیق مانند سایر لیبرال های هم تراز روشنفکر خود از تمرکز قدرت صحبت می کنند ؛ ولی کدام نسخه بیرون رفت از آن را برای مردم ما نشان نمی دهند .

\* به نظر من بحث بالای راه بیرون رفت از حالت بحرانی موجود مبتنی بر تمرکز مطلقه قدرت در افغانستان باید در اجندای کار و پیکار قلمی روشنفکران ما قرا گیرد که در لحظه کنونی من فقدان چنین روشی را احساس می کنم . مثلاً به تصور من یکی ازین نسخه های بیرون رفت را می توان در چگونگی ایجاد یک جدل فکری در مورد ایجاد جمهوری دموکراتیک فدرالی در افغانستان بر مبنای اختلاط متوازن از دموکراسی پارلمانی و سیستم ریاستی و غیره در انتهای دوره کاری یک حکومت موقت یک و نیم ساله بعد از سقوط حکومت موجود ، راه اندازی نمود . وقتی که سخن از فدارلیزم در افغانستان بالا می شود یک تعداد زیادی از روشنفکران و مردم کشور ما دچار یک نوع اضطراب فکری گردیده و چنین استدلالی را در میان می کشند که هنوز برای ما این حرف زودرسی است که نباید در باره آن سخن بزنیم ؛ عده دیگری را تصور بر این است که چنین سیستمی برای ما کاملاً بیگانه است .

اگر ما واقعاً از ساختار های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جامعه خود آگاهی بالنسبه واقعیانه اندکی داشته باشیم ؛ می بینیم که زمینه های عینی ساختار فدرالی همین اکنون در افغانستان بیشتر از هر کشوری در جهان موجود اند ؛ صرفاً تفاوت در آن است که ما از آنها سطحی گذر نموده و بالای آن مکث نمی نمائیم . این که چگونه و چرا چنین زمینه ها وجود عینی دارند ؛ از اصل موضوع این مضمون به دور می رود ؛ ولی وعده می دهم در یک فرصت مناسب دیگری به تفصیل آن را با شما بحث نمایم .

\* درسهائی از شکست جنبش های انقلابی و فرصت های انقلابی از دست رفته را که در بالا به طور فشرده در مورد ایتالیا و جرمنی فرا گرفتیم با در نظر داشت تفاوت های زمانی و شرایط اجتماعی و اقتصادی متفاوت این درسا در افغانستان ؛ به این نتیجه می رسیم که وجوه مشترک تکرار تاریخی این تراژیدی ها که همانا ورشکستگی نهضت های انقلابی، یأس و نا امیدی های ناشی از آن در اذهان توده مظلوم و شوربخت ما و فقدان موجودیت یک جنبش انقلابی گسترده در نیم قرن گذشته از تاریخ ماصر افغانستان توأم با شکست های پی در پی ، می باشند ، در کشور ما به مشاهده می رسند .

وجدان تاریخ و زمان بالای ما صدا می زند تا ما اندکترین فرصتی را برای نابودی این فرزند ناخلف هیولای نیابتی فاشیستی از دست ندهیم ؛ تا نشود که چوچه اژدرها رشد و نمو نموده و به یک آفت واقعاً سرکشی مبدل گردد . یگانه الترنایف برای تحقق این هدف را فقط و فقط می توان در ایجاد یک اپوزیسیون نیرومند انقلابی واقعاً رزمنده در برابر استبداد حاکمیت مطلق العنانی در افغانستان صرفنظر از گرایشهای فکری و عقیدتی جست و جو نمود و بس .

امیدوارم تا هموطنان و دوستان ما این مضمون را با دقت و حوصله مندی تمام مرور نموده ؛ دیگاه های خویش را بدون هرگونه تعصب و یا دشنام و ناسزا با ما شریک سازند . همچنان از دوستان خوب التماس می نمایم تا در صورت دریافت اشتباهات تایپی و یا اغلاطی در اینجا و آنجا با بزرگواری و خویشتن داری ، اینجانب را معذور بدارند .

پایان